

# بنیاد مطالعات ایران

## برنامه تاریخ شفاهی

خانم پروین مویدثا بتی

بُنیاد مطالعات ایران

FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

برنامه تاریخ شفاهی

\*\*\*\*\*

مصاحبه شونده : خانم پروین جوان موئید ثابتی

مصاحبه کننده : خانم مهناز افخمی

۱۹۸۸ سپتامبر ۸

نیس

## فهرست مندرجات

صفحه

سوابق خانوادگی و تحصیلی ، شروع به فعالیتهای فرهنگی و اجتماعی ،  
فعالیت‌های زنان در مشهد و چگونگی تحول در آن ، خاطراتی از شرایط  
زندگی اجتماعی زنان در خراسان ، در باب استعمال حجاب ، فعالیت‌های  
انجمن نوربخشان .

۴ - ۱

خاطراتی از کشف حجاب در دوران رضا شاه ، درباره پیشگامان نهضت  
زنان در ایران ، تشکیل جمعیت راه نو در مشهد ، چگونگی تشكیل سازمانهای  
متفرقه زنان در زیر چتر یک شورای عالی ، تشکیل سازمان زنان ایران ،  
برخوردمیان نهضت زنان و دیگر دستگاههای دولتی ، سالهای اولیه  
فعالیت‌های سازمان زنان ، سازماندهی اولیه سازمان زنان ، فعالیت‌های  
بین‌المللی سازمان زنان .

۱۵ - ۵

خاطراتی از انقلاب ۱۳۵۷ و دلائل وقوع آن ، کاخهای جوانان ، اهداف و  
برنامه‌های آنان ، چگونگی زندگی در غربت .

۲۱ - ۱۵

درباره بازیهای آسیائی ۱۹۷۴ در تهران ، مشکلات تکمیل دهکده ورزشکاران ،  
مشکلات با مقاطعه کاران ، برخورد آقا یا هویدا و مجید اعلم ، خاطراتی  
از آقا هویدا .

۲۷ - ۲۲

سوال : خانم موئید ثابتی خیلی خوشحالم که قبول کردید ها به راهه تاریخ شهادتی پنیاد همکاری کنید. می خواستم خواهش کنم مصاحبه را با تولدتان و محل تولد، شرائط زندگی در آغاز زندگیتان شروع کنید یک مختصری راجع به اولین خاطراتی که دارید.

خانم موئید ثابتی : من هم به‌شمر خود خیلی منتشرم که بیاد من کردید و اظهار مرحمت فرمودید می خواهید با من این مصاحبه را داشته باشید . تولد من در ۱۳۰۱ شمسی است و در شهر تهران متولد شدم. پدرم قاضی دادگستری و مادرم شغلش مثل همه مادرها خانه دار، و تحصیلاتم را در دبیرستان ایرانی ولی بعد تحصیلات متوسطه را در دبیرستان امریکائی ها که در آن زمان نورپخت نامیده می شد تمام کردم و چون خیلی زود شوهر کردم، ۱۷ سالم بود شوهر کردم، متوجهه در تحصیلات دانشگاهی نتوانستم در آن زمان پرورم برای اینکه بعدها هیچ وقت از کسب دانش غافل نماندم و همیشه مطالعاتی در زمینه های مختلف کردم ولی هرگز نتوانستم که بهطور کامل پتوانم تحصیلات دانشگاهی داشته باشم ، این همیشه یک غم بزرگی برای من بود و بهمین دلیل هم دلم می خواست پچه‌هایم و دخترم که یک دختر پیشتر فدارم حتیاً تحصیلات دانشگاهی پیکنند .

سوال : شما چطور شد که اینقدر زود ازدواج کردید ؟

خانم موئید ثابتی : والله نمی دانم شاید رسم بود آن زمان. من مادرم را از کوچکی از دست دادم ، بالآخره پدرم لاید خیلی دلش می خواست زودتر مرا شوهر بدهد و شوهر کردم برای خاطر همان شوهرم که اهل خراسان بود به خراسان رفتم و در آنجا دو فرزند از این شوهرم داشتم و در آنجا زندگی کردم برای مدتی .

سوال : برای خانوادگی مهم بود ازدواج یا اینکه خودتان عاشق شدید.

خانم موئید ثابتی : نه خیلی پنclar می‌آید که باید آن زمان این یک ترتیب خانوادگی باشد ولی اینطور نبود. من مدرسه امریکائی میرفتم شوهرم مدرسه کالج البرز میرفت و ما تنهیس بازی می کردیم خیلی ما مُدرن بودیم ، عاشق شدیم و ازدواج کردیم. در صورتی که در آن زمان خیلی رسم نبود یعنی خیلی نادر بود یک همچین ازدواجی و بعد هم آمد خراسان در آنجا هم تحصیل می کردم، رفتم به دانشگاه شبانه آما نه پطور مرتب چند ماه میرفتم بعد پچه دار شدم شرفتم . همیشه این درین خواندن برایم یک چیزی بود یک غمی بود که چرا این کار را ادامه ندادم .

سوال : این هفت تا خواهر و برادری که داشتید چند تا خواهر و چند تا برادر ؟

خانم موئید ثابتی : دو خواهر و پنج برادر .

سوال : خواهر ها همه می خواستند تحصیل کنند یا فقط شما ؟

خانم موئید ثابتی : نه . من فرق داشتم با خواهرهای دیگر . خواهرهای دیگر ام هم هیچ وقت فعالیت اجتماعی یا اداری یا کاری نداشته و همیشه یک خانم خانه دار بوده ولی من خیلی آدم آرامی نبودم و عجیب است که پاور بگنید از همان زمان که حتی یک دانه مجله یا کتاب هم راجع به حقوق زن نخوانده بودم ولی یک چیزی در دل من همیشه می گفت که یک جاشی باید رفت یک کاری باید کرد واقعاً این یک چیزی در دل من بود مثل اینکه همیشه مادریت داشتم برای این کار و بهینهین دلیل وقتی که سازمان زنان را خواست من هم او را خیلی خواستم و دنبالش رفتم.

سوال : وقتی که رفتم خراسان برای کار شوهر گفتید رفتید.

خانم موئید ثابتی : پله . برای اینکه اصلاً زندگی او در آنجا بود ولی آنجا هم پاور نبی توایید بگنید من ۶ ماه پیشتر آنجا شماشده بودم که با کمک خانم استادار آن زمان خانم علی منصور پودنده، زمان چنگ چهانی دوم بود من یک کلوب پرتو خودمان آن زمان گفتیم انجمن ، انجمن نوربخشان درست کردیم . چون ایشان و هم من و هم یک عدد دیگر خانمهای فارغ التحصیل آن مدرسه بودیم مثل ( Alumni ) ولی درحقیقت ما خانمهای دیگر را هم دعوت کردیم، آن زمان ، زمان چنگ چهانی دوم بود مردم خیلی در مضيق زندگی پودند . دغال نبود ، غذا نبود ، نان نبود . روشهای خراسان را اشغال کرده بودند و ما این انجمن را درست کردیم چند تا از میسوزرهای امریکائی را دعوت کردیم، البته خانم استادار رئیس بودند ولی من منشی بودم مثل اینکه این منشی هم برای من ماند برای همه عمر چوشه خوب می شوشت و تند می شوشت و ما این اولین انجمنی بود که خود من موسمیش بودم و این انجمن را داشتم تا بعدما که این انجمن ادغام شد در سازمان زنان .

سوال : هدفهای انجمن چه بود ؟

خانم موئید ثابتی : آن زمان هدف انجمن در درجه اول خیریه بود برای اینکه ما چیز دیگر پلد نبودیم . اول ، خوب احتیاج هم زیاد بود ولی ما اصلاً نمی داشتیم کار دیگر می شود کرد . کار ما همیش کمک به مادرها بود، شیر خشک پدهیم ، شیر پدهیم، لپام پدهیم، دغال زستان پدهیم . دوم اینکه واقعاً دور هم جمیع پشویم . زنان دور هم جمیع بخویم و آن دورهم جمیع شدنها مثل دور هم جمیع شدنهای پقیه که فقط چای می خوردند ، تخمه می شکنند ، غیبت می کنند نباشد، یک چیز دیگری بآشند و این انجمن ما خیلی خیلی قدرت پیدا کرد و واسطه خودش یک چیزی شد در شهر مشهد مدتیها بسیطنطور که عرض کردم ادامه داشت .

سوال : چلسات چه چوری بود رسمی بود . رسمی اداره میشد یا غیر رسمی ؟

خانم موئید ثابتی : چلسات خیلی غیر رسمی بود ولی چون من پشمای گفتم ما چند تا امریکائی دعوت کردیم و من هم خودم شاگرد مدرسه امریکائی بودم ، ما هی سعی می کردیم دستور چلسه پگذاریم . خانم رئیس چلسه که خانم استادار بود هیچ چیز نمی داشت از این چیزها، بگوید رسمیت چلسه را اعلام می کنم، یا مثلاً صورت چلسه قبول قرائت پشود، اینها . ولی چون خانمهای در آن زمان واقعاً هیچ برای ایشکار آمده

شبوذ و آماده شدند خیلی مشکل بود و من باید به شما عرض پنکتم که همان جلسات پیوش این پنهانها بیاد داد که جملات را یک کمی رسمی تر بصورتی که بسیار همچ حرف نباشد همه تو همدیگر حرف شزند اداره کنیم . ولی این حال من از اینجا او این شاخ به آن شاخ می پرم ولی باید به عرضتان پرداخت که یکبار در تهران در هتل میلتون سالهای بعد یک سمینار گذاشتند که خانم نیر سجیعی مرا از خراسان دعوت کرد و ما رفتیم در آنجا و آنجا فیلمها، در آن سمینار، rules of order ( نظام احترام ) را بیاد دادند که جملات باید چه چوری باشد. آن پهلوی من یک صرایح خوبی شد که بعد ها هم من در سازمان رسان در تمام شهرستانها که میرفتم یک سمینار را درباره این می گذاشتمن برای خانها و خیلی کمک کرد و خیلی منید بود که خانها بیاد پنگیزند که جملات را چنگوئه اداره پنکند که رسمی بشود.

سوال : حالا بیادتان می‌اید اصولاً " فضا در آن زمان چه چوری بود، این می شود سالهای ۴۰ دیگر، اواسط ۴۰ این چوری ها، چه چور بود در زمینه مسائل زنان ، وضع زنان ، چطور بود آنوقت ؟

خانم موید ثابتی : عرض کشم خدمتتان که متاءسفانه بخصوص در شهر مشهد خیلی زیها عتب مانده بودند، یعنی تعداد تحصیلکردهای مافق دیپلم خیلی کم بود. تازه اکثر هم بودند ، بودند کم و بیش . " مثل " خانم را می شناختم خیلی خوب شعر می گفت ، ولی واقعاً " چیز در حد خانواده و همان تمکین پنقول خود قدیمی ها تمکین از شوهر و صد درصد خانه و خانواده زن هیچ رلی شداست خیلی خیلی کم اتفاق می افتاد شما یک زنی را پنجه بینید مثل " چند تا من آن زمان خانمهای بود خانم فروغ بود که در پیرستان داشت خیلی معروف بود یک خانم یوسفی بود خواهر آقای دکتر یوسفی شمی داشم می شناسید یا نه. آین مثل " خیلی خانم لایقی بود درمن میداد و تا وقتی هم که دانشگاه هنوز اول باز نشده بود فقط یک دانشکده ادبیات بود اصلاً " خانها هیچکدام دانشگاه نمی رفتند تا کمک البته خیلی فرق کرد.

سوال : آن زمان آنوقت زنها همه چادر سرمان می کردند.

خانم موید ثابتی : پله ، پله . چادر نبود بعد حتی وقتی عروسی کردم رفتم مشهد من هیچوقت چادر سر نشکردم نخیبر این صحبتی که می کشید مال ۱۳۱۴ است من اصلاً خودم ۱۲۰۱ دقیقاً آمدم . بنا بر این ، آن وقت که من آمدم مشهد چادر پرچیده بود چادر شود ولی البته توی حرم که می رفتند همه چادر سر می کردند و طبقه فذاتیک هم باز چادر و رومسری اینها داشتند.

سوال : ولی این خانمهای که مثل " در این جملات شرکت می کردند ؟

خانم موید ثابتی : نخیبر ، ابدآ.

سوال : ولی توی خیابان که میرفتید چطور ؟

خانم موید ثابتی : توی خیابان هم بدون چادر بودند و خیلی هم لباس خوب می پوشیدند به لباسمان می رسیدند و متاءسفانه فقط از تساوی حقوق این را بیاد گرفته بودند که خودشان را یا از خواهران غربیشان

این را می دانستند که پایید شیک پاشند و خودشان را آرایش خوبتر پسکنند ولی آیا چه چیزهایی کمتر دارند اصلاً "حس نمی کردند، آگاه نبودند.

سوال : شما یادتان میآید که کف حجاب چه چوری بود او روز کف حجاب چه خاطره‌ای دارید ؟

خانم موید ثابتی : من اولاً مادر فداشتم. پدرم هم فوق العاده روشنگر بود. با اینکه من ۱۲ سال داشتم و قاتلها "دختر مسلمان از ۹ سالگی پایید چادر پگذارد تا ۱۲ سالگی من اصلاً" چادر سر نکردم . همال اول دبیرستان دوریخش بود مدرسه آمریکائی بود آن زمان ، و پیش آهنگ هم بود خوب یاد میآید که پرای همه دی آمدند از مدرسه ما پیش آهنگ ها را پرداخت به داشتمندی عالی که در خیابان روزولت فعلی هست ما را دو طرف عمارات و استادی دپارای اینکه اعلیحضرت رضا پهلوی و علیاحضرت ملکه مادر و والاحضرتین می آمدند پرای این چلسه تاریخی داشتمندی عالی و من خوب ، خوب یاد است که پرای اولین پار خاندان سلطنتی را با پالتوهای پلند و کلاههای فرشگی دیدم و من خیلی خوشحال بودم و این احساس و مسرت خوشحالی توی خانه‌مان بود یعنی پدرم هم خیلی خوشحال بود هیچ وقت دلش نمی خواست من که دختر پژوهش بود چادر سیاه سرم پکشیم و اینقدر خانواده ما روشنگر بودند که عمومی من که خانمش یک خانم جوانی بود بیکمه قابل از ۱۷ دی چادرش را پرداخته بود.

سوال : می دانستند که چه خبر قرار است پشود؟

خانم موید ثابتی : معلوم هم بود یعنی از زمانی که کلاه عوض شد در مشهد و آن سر و صدایها شد، زمزمه ها شروع شده بود. ثایید هم تعمدی داشت رضا شاه که شهرپانی و مستباشیش یک چوری ذهن مردم را، کم کم پرای این کار حاضر پسند.

سوال : من خواهدم بیکجا آنوقت از نظر رضا شاه گفتته بودند که از طریق وزارت آموزش در دبیرستانها صحبت پشود راجع به کف حجاب قابل از این روز ۱۷ دی شما هیچ یاد ندارید که صحبتی شده باشد یا نقطی در این زمینه کرده پاشند اینها را پخاطر ندارید.

خانم موید ثابتی : من یاد نمی آید حالا میکن است بوده، ولی من ذهنم شرفته بطریق و من ۱۲ سالم بیشتر نبود و واقعاً نشیدم یا اگر شنیدم یاد نماید ولی می داشم که سیاست این بود که همه چا صحبتی کم کم پشود .

سوال : از هیچ حادثه‌ای در این زمینه یاد ندارید چون می گویند بعضی ها خیلی مشکل بوده پرایشان بعضی زنها واقعاً بیرون نمی آمدند اینها، هیچ انشکتدی ( anecdote )، حادثه‌ای خاطراتی در آن زمینه ندارید ؟

خانم موید ثابتی : من خودم چیزی یاد نمی آید ولی شوهر من موید ثابتی که در همان زمان وکیل مجلس بودند، و بهنام این به تمام مهیا نهاد که به اجبار دعوت می شدند. چون بیان است این بوده که تمام شوها

مهماشی پاشد و مردها پاید پا زیهایشان می رفتند و زنها هم البته پاید. پی چادر پیایشند، موئید در آن زمان زن داشته و خیلی هم خوشحال پوده که خودش تفهای بدن زن است ولی پتیه با زن هستند. اولاً تعریف می کنند که یک آقای وکیل که دو تا زن داشته هردو زن را آورده پوده و این خیلی باعث خنده شد و البته این را هم شما حتی "شنیدید، خیلی معروف است که روسی زیر سرشان سر می کردند و رویش یک کلاه می گذاشتند، و من خودم یادم است که همان روزی که ما در داشتیزایعالی پیشاپنگ پودیم و ایمنتاده بودیم. خانمهایی که می آمدند واقعاً مثل "ماشتوهایشان تا همین ماسی (Maxi) که حالا اسمش است تا روی زمین می کشید بمرای اینکه پیچارهها پایشان دیده نشود، همانطور که می گوید موئید، که من خوب یادم است که یکی از دوستان که اسمش را حالا می گوید ولی من اینجا نمی گویم گفتش که نمی داشم پاید پیگویم یا نه چون خیلی ...

سوال : پیگوئید اشکالی ندارد خواهش می کشم .

خانم موئید ثابتی : گفتش که خانم دیگر از این مهمنای ها خوش آمده بود چون در عمرش شرفته بود. یک چاشی پُر از مرد و آقا یعنی همش کمپی مان. (compliment) آقانها" خانم زیبا چهره نبود، بعد از ۷ و ۸ روز که همه چا مهمنای رفتند روز نهم پرگشت به مشهورش گفت که آقا امشب چاشی شاید برویم. آقا خیلی عصباشی بود گفت چرا امشب پر شهرش. یعنی اینقدر عکس العمل شنیدی برایشان داشت ، و بازهم شنیدم که یک خانم وقتی که یک وزیری دستش را می بوده، خوب البته آن وزیر هم چوان بوده، پرمی گردد روی آن آقا را می بود. از این حوالات پیش آمده بود .

سوال : یعنی تناد پیش فرهنگ خودمان با فرهنگ غرب بود.

خانم موئید ثابتی : پله. یک مرتبه این کار شد.

سوال : پرگردیم به آن انجمنی که شما شروع کرده بودید. بعد از آنکه پیشرفت کرد و نفع گرفت آیا فعالیتهای دیگری هم شروع کردید شما؟ بازارهای دیگر یا پا گروههای دیگر هم تماسی داشتید؟

خانم موئید ثابتی : در مشهد من یک موقعیت پیدا کردم که هرگز دلش می خواست شعبه‌اش را در مشهد باز کند به من رو می‌آورد. خوب حالا ما البته مهد کودک پاز کردیم ، نمی داشم کلینیک درست کردیم "خصوصاً" خانم عذرای شیائی هم آن وقت با من همکاری می کردند در یک کلینیک ، چون مشهورشان طبیب بودند. بوسیله ایشان توانستیم در آنجا دو اطاق پیگیریم. در آن دو تا اطاق په مادرها بیاد می دادیم که پچه هایشان را چطوری پهداشت پچه‌ها را پاد می دادیم از این قبيل کارها خیلی کردیم ولی پعدها خانم مهرانگیز دولتشاهی از من خواست که انجمن جمعیت راه نو را در مشهد باز کنیم همین کار را کردم .

سوال : این در حدود چه سالی بود ؟

خانم موئید ثابتی : این پله در مال ۱۲۴۶ یا ۱۲۴۷ بود. یک چلسه هم پنهانه را به تهران دعوت کرد، که

عده زیادی از تمام چالا آمده بودند. اینها همه مال قابل از این بود که سازمان رفان بوجود بیاید. پنابراین من هم توی انجمن شوربختان کار کردم و هم توی جمعیت راه نو، و هم در تهران، چون بعد از اینکه از مشهد آمدم به تهران، یک انجمن شوربختان را هم در تهران درست کردیم، با پروین امیر پارشاطر و اینها در آن انجمن دیگر ما آفایان را هم دعوت می کردیم که بهتر از مدرسه های البرز و اینها می آمدند، چونکه فعالیت را روی چوانان کذاشتند بودیم که اردوهای چوانان را در آنجا متوجه کردیم و یک کاری هم آنجا انجام دادیم.

سوال : شما یادتان میاید اولین بار یا اولین روزهایی که با این مسئله مخوارات بین و مرد آنطور که پسدا "پاهاش آشنا شدید کی بود؟ اولین باری که راجع به این مسئله به آن طرق از فعالیت خیریه به فعالیت مرپوط باصطلاح نهضت رفان گراش پیدا کردید کی بود؟ از چه طریقی بود؟ چطور با اینجاها آشنا شدید؟

خاشم موید ثابتی : پسون تردید ما همه مدیون والحضرت اشرف بودیم، واقعاً این را می بگوییم تا سازمان رفان تشکیل نشده بود، حتی په شما بگوییم خاشم افخمی، تا چند سال توی سازمان رفان هم وقتی همان خانمای قدیمی تر بودند، این پهایشان تازگی داشت ماما که چوانتر بودیم از آنها، کمکم کتاب می خواندیم، مجله می خواندیم با غرب آشناشی پیدا کردیم، تاریخچه مردمان غرب، رفان غرب را می داشتیم. ولی باز آنها دلشان می خواست پرسند توی چهارچوب خیریه، چهارچوب تعليم و تربیت و اینها که البته آنها را هم نمی شد مشکرش شد، زن ایرانی در آن تاریخ احتیاج به تعليم و تربیت داشت ولی پاید پهنهان بگوییم اگر زن ایرانی تساوی حقوق را پیعنی اصلی تساوی حقوق اصلاً به گوشش خورد از وقتی که سازمان رفان تشکیل شد و پخصوص از وقتی بود که سازمان رفان پهورت نوین درآمد که اصلًا اساسنامه اش عوش شد و هدف اولیه اش این شد. که متساعن من هیچکدام از مدارکی را که داشتم و در طی ۲۵، ۲۶ مال همکاری با سازمان رفان جمع شده بود همراهم نیست. حتی اساسنامه های سازمان رفان را ندارم که پهنهان دشان بدهم که چقدر تدبیر اولیه با آخرین اساسنامه ای که ما داشتیم فرق داشت. این بود که پایمیتی پهنهان بگوییم که حتی جمعیت راه نو، عرض کنم، حتی جمعیت های دیگری که بودند البته یک پایندهای (Pioneer) بودند. خاشم صنیعه فیروز اینها همه بودند، ولی میدانید اینها تا زمانی که چادر می خواستند پردارند یا داشتگاه هم پرسند خیلی هم مم بودند. اینها تدبیر اولیه این کار پرداشته بودند، ولی بعد نمی دانستند چه می خواهند.

سوال : ایدئولوژی شبود؟

خاشم موید ثابتی : نخیر؟

سوال : جمعیت راه نو را بخاطر دارید که چه هدفهایی داشت یعنی اقلاء توی این چلسات چه مسائلی مطرح می شد؟ چکار می کردید؟

خاشم موید ثابتی : چه پهنهان بگوییم، الان مدفعه زیاد یاد نیست. برای اینکه مدارک همراهم ندارم،

هیچکدام را با خود نمی‌آوردم، ولی من می‌توانم همین‌طوری پهنه‌تان پیگویم، چون من توی آن چمیت کار می‌کردم می‌توانم پیگویم که اصل‌ا" به گوش من راجع به تساوی حقوق آنجا نمی‌خورد مثل بنتیه.

سوال : پیشتر باز کارهای خیریه بود؟

خانم موید ثابتی : پیشتر باز کارهای خیریه بود، پیشتر جلسات بود، تا آنجاشی که من یادم است.

سوال : خوب آن وقت شما این سازمانها که در مشهد مسئولیتش را داشتید یا نماینده‌شان پودید راه نو بود و دورپختان؟

خانم موید ثابتی : من مسئولیت انجمن شورپختان را بهتر طلای تر یا راه نو را شاید اصل‌ا" ما ۶ ماه هم داشتیم، چون وقتی که شعبه‌های راه نو باز شد پس که در تهران سازمان و فان تمام انجمنها که در تهران موجود بود زیر پیشتر سازمان و فان آمدند دیگر احتیاجی پرای اینکه آن سازمانها شعبه در شهرستانها داشته باشند نبود، بلکه کمک احتیاج به این پیشدا می‌شد که سازمان و فان در شهرستانها شعبه داشته باشد. پس این کار همیشگر بود که قدری افتاد، پرای ما چمیت راه نو مثلاً مهد کودک پاک کردیم. یک کلاس‌های کارهای دستی پرای دختران چوان گذاشتیم و البته کلاس‌های مواد آموزی که عین همین کار بود منتهی با رسیله کمتر پوچره ناچیز اینها. درحالی که وقتی سازمان و فان آمد و در مشهد تشکیل شد دیگر قهراً همه آنها خود پس خود تعطیل شدند چون همه نیروهایی که آن تو بود پرسکشت توی سازمان.

سوال : مجمع اولی سازمان و فان را به تاطر دارید اصل‌ا" بودید درش؟ چمی که به اصطلاح، شورایعالی تبدیل شد.

خانم موید ثابتی : پله، پله، دیگر من بودم پرای اینکه من از طرف مشهد نماینده بودم، آمدم. اولین نماینده‌ای که از طرف مشهد آمد من بودم و دو سه شفر دیگر که پاهم آمدیم، کاملاً من یادم است.

سوال : کی‌ها بودند آن زمان، یادتان می‌اید؟

خانم موید ثابتی : در شورایعالی در آن زمان خانم سمیعیان و خانم عذراییانی دو تا دبیرهای شورایعالی بودند، بعد که انتخابات شدند. خانم پیوه‌نی دبیرکل شدند که اساسنامه چدید آوردند، یعنی ما ها به خانم پیوه‌نی رأی دادیم من آن خوب یادم است.

سوال : آن مجمع یک تجربه تازه‌ای بود که اینشهیه نماینده از اطراف چمی پیشوند؟

خانم موید ثابتی : پله فوق العاده، بعد او آن بود که ما در تهران کمیته شهرستان را درست کردیم، آذوقت ما دعوتهای زیادی از شهرستانها می‌کردیم و همه رادر هتل می‌باشند در خیابان تخت چمشید چمی می‌پرسیم.

کردیم. «عینارهای راجع به طرز تشکیل چلمات اساسنامه داشتیم که مسائل را پرایمان شرح می دادیم که چه چوری چلمات را اداره کنید، مدفای سازمان چه هست، که بیان یواش آنوقت نه تنها خانمها بودند، اساسنامه مرد را هم از دانشگاه دعوت می کردیم تا پرای خانمها صحبت پسند. اینقدر چلمات داشتند، یادم است، که خیلی توافق خانمها را آمده کنند.

سوال : آن مجمع اولی یادتان می آید که پرگزار کننده اشن کی ها بودند از بین خانمها ؟

خانم موید ثابتی : پله.

سوال : خانم روحی بود آن وقت ؟

خانم موید ثابتی : خانم روحی بعد از آن بود. دو سال که دوره ریاست بود. بعد از خانم یوسفی، خانم روحی شدند، فخری پیشید، پس از خانم یوسفی خانم رجائی شدند. خانم روحی پس از خانم رجائی شدند. که پسدا "خود شما آمدید.

سوال : ولی توی آن مجمع بگردانندگان مثلا" خانم تربیت اینها بودند؟

خانم موید ثابتی : نه خانم تربیت اینها نبودند. خانم تربیت اینها اولین جلسه شورای زنان یا چلمه انسیش یادم نیست سازمان زنان که خانم تربیت از طرف انجمن خودش آمده بود، خانم صفیه فیروز از طرف انجمن خودش آمده بود.

سوال : این ده جمیعتی که شورایعالی را تشکیل دادند؟

خانم موید ثابتی : پله، پله. آنجا خانم تربیت اینها بودند.

سوال : ولی توی سازمان جدید دیگر نبودند؟

خانم موید ثابتی : توی سازمان جدید نبودند، اگر هم بودند توی کمیته ها فعالیت داشتند.

سوال : مهر انگیز دولتشاهی چطور؟

خانم موید ثابتی : خانم دولتشاهی از همان اول همیشه بودند، خودشان پیشتر هم دوست داشتند، خوب تجربیات شاید در این رشته داشتند و همیشه در کمیته پیشمالی هم بودند و در کمیته پیشمالی هم واقعاً من می توام بگویم که اگر خانم دولتشاهی توافقنامه بین این دو کمیته پیشمالی بود که در کمیته پیشمالی با سیاست پیشمالی آشنازی پیدا کردند و او همچرا بود که آن عضو کلوب پیشمالی شدند که پا زمین نیکی از کارهای بود که ما حق عضویت به آن گروه می پرداختیم و خیلی خوب و ما را همیشه عضو نگهداشت تا

ایشکه خاکم دولتشاهی هم رئیس شدند.

سوال : دو تا اتفاق خیلی مهم توی این دوران افتاد پرای زدن، یکی هشتم آنست بود که حق را می پود که با اتفاقاب شاه و مردم پادست آوردند و یکی قانون حمایت خانواده بود. شما خاطرهای دارید او اتفاقاتی که منجر به این دو تا شده، که حالا می خواهید از اولی شروع کنید.

خاکم موید ثابتی : من مشهد بودم. اولاً هم به شما پیگویم. آنهم با یک زمزمه، یعنی اولین چیزی که خوب بیام هست، گفتند که هیچ محلی در قانون انجمن شهر پرای انتخابات زنها نیست. چون پادشاه رفته بوده که در قانون انتخابات انجمن شهر تغییرات قادوی را پیویستند. پس چون شوشه بودند گفتند ایرانی خوب هم زن ایرانی بود و هم مرد ایرانی این را به من او مقامات خبر دادند گفتند که پنهانپراین حالا که می خواهد پرای اولین بار انجمن شهر در مشهد پشود چرا شماها خانمها خودتان را کاندید کنید؟ در آن زمان آقای سید چلال تهرانی، خدا رحمتش کند، استاددار و نایب التولیه بود، ایشان خیلی مذهبی بودند و اصلاً هم با علماء و مجتبیین خیلی شذیک بودند و هیچ میل شداشتند تغییراتی پنهانند، و از مشتم زیاد خوشان نمی آمد. هیچ میل نداشتند که ما او این کارها پیکنیم. هنده دی پیش آمد بند به اطلاع رسیدم که خانمها می خواهند همه تاج گل پیروز شار مجسمه اعلیحضرت پیکنند. ایشان به سازمان امنیت گفتند به من تلفن کرد شما این کار را نباید پیکنید.

سوال : سید چلال حالا استاددار بود آن زمان؟

خاکم موید ثابتی : بهله، مثل ایشکه نایب التولیه بود. آقای دادر، یا هردوشان استاددار بودند، نمی داشم. در هرسورت پایید اجزاوه می دادند، اگر اجزاوه نمی دادند ما نمی توانستیم این کار را بکنیم. ما گفتیم نمی شود، ما بیرونیم، حالا چکارمان می توانند پیکنند، پیروز ما را زدن؟ ما پایید به پام یک همچین روزی تاج گل بپیرویم، سالهای پیش پردمیم الان هم پایید بپیرویم. بعد ایشان تلفن زدند. خدا شاهد است، عین این به من گفتند که، خاکم ثابتی دست از شیطانت پردار، گفتم آقا نمی شود من خانمها را گفتم فردا همه ساعت ۸ دقیقه من جمیع هستند. گفتند، خیلی خوب پس همه تان یک چادر سرتان کنید گل را پیروید بگذارید و زود هم بپیارید. گفتم که آقا ما پرای ایشکه چادر را از سرمان پرداشتند می خواهیم گل بپیرویم. پهلوخال ما گل را پردمیم، الهیه رئیس سازمان امنیت، سرهنگ هاشمی، خیلی مرد ماهی بود، دور چیز گذاشت (هیان بود که به من گفت انجمن زدن باید پرورد را بدهد). پهلویں گذاشته بودند ما رفتیم با بدون چادر گل گذاشتم و آمدیم. هیان مالی بود که ۸ اسفندش کشکره اقتضادی بود، به دلیل اعتمادی که یکسال قبل کارخانه قند در خراسان را تعطیل کرده بود و اطاق بازرگانی هم خواسته کنفرانسی پاشد، به این دلایل در کشکره اقتضادی شوهر من دعوت داشت. من توی خانهام بودم به من تلفنی از دوستام شد که خاکم ثابتی توی رادیو آقای ثابتی به شما تپریک گفت. گفتم یعنی چه حالا من نمی داشم اصلاً چه هست بگویید در کشکره وقتی که اعلیحضرت همایوونی این اعلام را کردند که: زنها حق را می خواهند پنهانند، پرمی گردد موید به چهانگیر تغلی که وزیر اطلاعات بود در آن زمان پادشاه می نویسد که چهانگیر می توافی به پیام تپریک پنهانی او هم از آشجا توی رادیو می گوید خاکم موید ثابتی آقای موید ثابتی این موهبت پیزگ را به شما تپریک می گوید. حالا من تمام روز،

پای رادیو ششته بودم آین دو تا خاطره عجیب است که من او آن تاریخ دارم.

سوال : هیچ عکس‌العملی خاصی به‌خاطر ندارید از مردها یا امثال آقای تهرانی که مخالف بودند؟

خاشم موید ثابتی : ابدا، ابدا. وقتی که اعلیحضرت رفتش پشت تریبون و خرفشان را گفتند همه آن حرفها تمام شد. شاید ایشان دلش می‌خواست که به من بگوید آین حرفی را که من پتو زدم چه دیگر هم فکو.

سوال : آنوقت در مورد انتخابات انجمنها چه یادتان می‌آید شرکت کردید توی انتخابات.

خاشم موید ثابتی : نخیر. من شرکتم برای اینکه من مقیم دائم خرامان در آن وقت شرکتم و از خرامان هم که قهرا "اصلاً" آن سال کسی نیامد بیرون، ولی پلاقصاه بعدش ما می‌دانیم همان سال انتخابات مجلس شد و نتاً او خانها به مجلس انتخاب شدند.

سوال : راجع به سازمان زنان در مشهد می‌گفتند. مثل ایشکه اولین بار شما دبیر سازمان زنان بودید در مشهد، یادتان می‌آید؟

خاشم موید ثابتی : پله، خوب یاد هست، وقتی که آقای مهران نایب‌النولیه بودند دعوت کردند که والاحضرت تشریف آورند و در کاخ ملک مانند. به ما گفتند که همانروز، ساعت ۴ بعد از ظهر شما باید پرورید آنجا به حضورشان پردازید و قصد این است که سازمان زنان را در اینجا تشکیل پذیرید. ما هم رفتیم، البته ما هم با تشکیلات رفتیم، برای اینکه ما یک خورده از آین کارها کرده بودیم بله بودیم. به رأه‌نوا و انجمن نوربخشیان اینها را هم با تلفن خبر کردیم. همه آمدند در حدود ۲۰ نتاً خاشمی که می‌شد گفت ۲۵ تاییش را می‌شناختیم آمدند، با هم بودیم وقتی که والاحضرت تشریف آورند توی اطاق.

سوال : دفعه اولی بود که والاحضرت را می‌دیدید؟

خاشم موید ثابتی : والاحضرت را هم قبلاً در تهران دیده بودم، ولی در خرامان دفعه اول بود که می‌دیدم. تشریف آورند و ما هم رفتیم نشستیم. از اول مجلس ساکت بود. بعد آقای مهران یک اشاره به من کردند. منهم کسب اجازه کردم و به والاحضرت خیر مقدم عرض کردم و بعد پرشان رسائیم که خیلی خوشحالیم که شما ما را از پی سر و سامانی دارید نجات می‌دهید برای اینکه همه خانم‌های مشهدی عادتمند به‌عالیتهای اجتماعی هستند ولی متاسفانه پهلوی پراکنده در سازمانهای مختلف کار می‌کنند و فتیجه مطلوب نهادست نمی‌آورند. حالا امیدوار هستیم که زیر چتر سازمان زنان ما بتوانیم واقعاً فعالیت شایسته‌ای برای همچنین استان پهلوگ بگنیم. والاحضرت خیلی تهیم کردند و بعد به من گفتند که شما همه حرفهای را که می‌خواستم پژوهش نمایم. من اظهار شرم‌زدگی کردم و گفتند متی‌کرم اتفاقاً کار مرا آسان کردید، بعد هم البته یک چند کلمه‌ای راجع به اتحاد و اتفاق، بعدش هم حتی راجع به اینکه زنان

باید حقوق خودشان را پیشناهند، شما باید زبان دیگر را تربیت کنید و آشنا کنید به حقوق خودشان و از این تبیل فرمایشات را کردید، بعد هم گفتند من از توی اطاق میروم برای اینکه آزاد باشید و میل دارم راهی مخفی پدهید. وقتی که رفتند یکی از خانمها پلشد شد مرا کادید کرد یکی دیگر خانم نامید غنی را البته در آن زمان از شرذیکان والاحضرت هم پودند کادید کردید. وقتی راهی گرفتیم رامی را من آوردم، ولی خوب البته چون ایشان منصب از طرف والاحضرت بودند قرار براین شد پسند و ایشان «مازمان زبان را در مشهد تشکیل پدهیم و همین کار را هم کردیم و پلافضله اطاق گرفتیم. در فرمانداری به ما اطاق دادند، خیلی وضع ما خوب شد برای اینکه ما مورد حمایت پاصلح دستگاههای دولتی قرار گرفتیم و آن زمان هم فعالیتهای مشهد یک کپی بود از فعالیتهای که در تهران میشد متشهی با این فرق که ما کلاسهای مبارزه با پیشوادی هم داشتیم، مهد کودک برای زبان کارگر داشتیم، عرض کنم که تعلیم و تربیت برای زبان داشتیم ولی تمام آنطور که باید بازهم درباره حقوق زن و این تساوی حقوق زن اصلاً ما هشوز کار زیادی نمی کردیم.

سوال : باز از نظر کلام و ایتها مسئله‌ای نبود یعنی مراجعین به کلام و ایتها پراحتی می آمدند؟

خاشم موید ثابتی : پله، البته چرا ، من خوب یاد است که الان گفتید، مثلاً "یک مردی آمده بود دم درب سازمان زبان می خواست چاقوکشی پسند، که زنی آمده شبها کلام شبها دارد سواد پاد می گیرد و او شمی خواست که زن سواد پاد پسگیرد. من خودم آن مرد را صدا کردم توی دفترم و بهایش مدتی صحبت کردم و پنهش گفتم که تو میگر پچه داری؟ گفت پچه دارم، گفتم دلت می خواهد مادر پچه‌ها پیشواد پاشد؟ از این تبیل مسائل داشتیم ولی البته هیچ دفعه...، هیچیر تغیر هیچوقت. خیلی هم در کار مبارزه با پیشوادی در مشهد ما موفق بودیم و همیشه هم والاحضرت خیلی ما را مورد تقدیر قرار بیدادند هر دفعه که صحبت میشد مهد کودکان آن هم خیلی توجه داده بودند چندین مهد کودک بدون بودجه سازمان زبان فقط پا کیک، مردم من در آنجا تامسیس کردم که یکیش هم به اسم موید بود.

سوال : به تهران که آمدید بعد کی رفتید توی شورای سازمان زبان؟

خاشم موید ثابتی : من اولین بار که هنوز دوران خاشم پیوستی بود یعنی قبل از تشکیل شورای مرکزی شورای عالی پود به شورا پیوستم. انتخابات را در تهران کردید و گفتند ه نفر انتخابی و ۶ نفر انتصابی پاشند. پسند از خراسان آمده بودم و چون همیشه در کمیته شهرستانها بودم و مرا شهرستانها خوب می شناختند این بود که همیشه من راهی میآوردم. من تمام مدت در سازمان زبان که تا آخرین سال که در خدمت خود شبا بودم همیشه در شورای زبان انتخابی بودم و همیشه هم راهی می آوردم.

سوال : آنوقت یادتان میآید یک سری فعالیتها بود در شهرستانها که شما پعنوان عضو شورای مرکزی شرکت می کردید. از آن سفرها خاطره‌ای دارید چه چوری بود در آن زمان فعالیتها؟

خاشم موید ثابتی : پله من این شائس را داشتم تمام ایران را که خوب ندیده بودم. بازهم مرهم سازمان زبان هستم، پسrom پیشتر آنوقت با وها از شرذیک آشنا بشوم. امنیان مکرر رفتیم، خانمهای اصفهانی خیلی

پاهاش ، زردگ و فهمیده بودند. ما دیگر اینجاها بمال و پسی بگرفته بودیم، راجع به حقوق ژن صحبت می کردیم و آنها را با تساوی حقوق آشنا می کردیم ، امنهان رفتم ، شیراز رفتم ، پندرعباس رفتم ، خراسان که مکرر رفتم ، تبریز رفتم، و تمام اینجاها. اولرا ف شهر تهران هم من بیک خاطره ای دارم. در شهر ری که ما رفتیم که کمیته باز کنیم، من بیام است که من با خاص چهابشایی رفته بودم. ما چلساتی داشتیم که خانمها را روشن پستیم پهلوی مسئله تساوی حقوق، من آن وقتی که رفتم آنجا دیدیم که خانمها همه خیلی شبیک و مرتب نشسته بودند، خوب شهر ری شدیدک تهران است دیگر . بعد من ابتدا به ماقن پهلوی اینکه آنها هم حرف پزندند گفتم که خیلی میل دارم خانمها یکی یکی پیشاند پشت تریبون خودشان را معرفی کنند و از فعالیت هائی که در این شهر ری می کنند صحبت پستند ما را آشنا پستند، هیچکس پلند نشد. باز دوباره گفتم حالا اگر فعالیت هم شی کنید افلام خودتان را معرفی کنید. پشت میکروfon هم نمی آشید پلند شوید پس بعد هیچکس دست پلند نکرد . من شروع کردم یک یکی از ردیف چلو گفتم خانم اسم هر کار چه هست ، خانم پلند شد گفت تحصیلات لیسانس اقتصاد، دومی گفت من لیسانس حقوق، سومی دیپلم چهارمی این دیپلم دیپلم توانها. این به من بیک سوزه ای داد که هرچه توی دلم هست پهلوی زم پهلویون . گفتم فکر کنید اگر بجای شماها اینجا یک عده آقایان بودند، بجای خانم چهابشایی بیک سنا تور مرد اینجا بود، مثمن یک آقای بود اینجا. می گفتیم آقا پاشو یکی از آنها از خدا می خواستند که پلند شوند اهرار وجود کنند، پسگویند من این رشته را خواندم تحصیلات من این است و به ما ایجاد پیگیرند. به آنها گفتیم که شما کارتان درست نیست که خودتان را به ما نشان شمی دهند، پهلوی آینده مگر شما فکری ندارید ؟ پوشش پوشش روی آینهای باز شد پا ما حرف زدند. اینکه فرمودید من از این شهرستانها خاطره هائی دارم و ما که آنجاها می رفتیم واقعاً توی دشان هزار حرف بود ولی عادت نداشتند پسگویند و این رفتن های ماها پاکت میشد که آینها حرفشان را پزندند و خیلی خیلی موثر بود چون خیلی غصه ام میشد.

منوال : بعد بیادتان میاید که در این سفرها و تماسها چه تحولاتی درحال وقوع بود؟ خوب بعد دیدیم که بالآخره یک انقلاب خیلی مستقی مذهبی در ایران پیش آمد اثراتی از آن آشوفت می دیدید چیزهایی که الان پس می بگردید نیگاه می کنید پخاطر دارید یک نشانه هائی از این عکس العمل شدید مذهبی را نشان پنهاد ؟

خانم موعید ثابتی : من باید به شما عرض کنم متاسفانه من در بین اشخاصی که توی شهرستانها می دیدیم و آن مردم متوجه الناس بقول شما، این را من ندیدم. اما به شما پسگوییم من این را توی خانمها خیلی طبله پالا دیدم. حتی اسم شمی پرم، ولی چند تا خانمها که توی شورا بودند، خانمها چوان که قاطی ما شده بودند، و با ماها بودند، هیچوقت الفت نیگرفتند. آینهای آنها بودند که نقش دیگری را در خواب می دیدند من این را خودم الان می پیشم. آن زمان هم می دیدم و به خود می گفتم که آینها چه می خواهند، آینهایا چه پیغامی دارند که ما شمی فهمیم ؟ آینهایا چه می گویند؟ ولی حالا می فهمم که این چه بود. من قبول می کنم همه به ما می گویند خانم افخمی که، ما یا مازمان زبان یا والاحضرت یا اعلیحضرت شمی دائم مربیع کار کردیم ، زود چلو رفتم مردم آماده شدند. این عقیده شخصی من نیست که این چوری شمی دائم کجا کار لشگی داشت ، اما خانمها تحصیلکرده در حد پالای دکترا، فوق لیسانس ، لیسانس بودند که نارضایتی هائی داشتند و این نارضایتی ها را زیر یک نتابی قایم کرده بودند یک روزی ریختند پهلویون . خوب، وقتی آنها آمدند ریختند پهلویون، خوب ، تهران دیگر آنها که توی کوچه بازار بودند آمدند دیگر.

ولی زن ایرانی اگر شما دیدید در انقلاب ، زن کلامهای پالا بود که شرکت در انقلاب کرد. ممکن است مردمها کارگران بودند، ولی زن کارگر در انقلاب نبود، زن چنوب شهری نبود، زنهاي داشتگاهی بودند. حالا کجای کار غلط بود، چه بود، تجربی داشتیم. ولی این تجربه خودم است که من در آن زمان شدیدم چیزی . اگر خود شما یادتان است که ما آموزشگاه پهپاری داشتیم، اینها توی خود پچه ها، توی معلمینی که پچه ها را تبلیغ می کردند، صدر و صدا بود، ولی درین مادرهای آن پچه ها نبودند. ما با مادرهای آنها کار داشتیم وقتی می رفتیم در سازمانهای زنان و حتی پشمال پیکویم که آنها اصلاً به سازمان زنان هم نمی آمدند.

سوال : چو اینها؟

خاشم موید ثابتی : نه چو اینها، بلکه آنهاست که یک شوق، یک چیز انتقامی در قلبشان بود، پس ایشکه خوب ما را هم می دیدند که ما چلوی کار آنها را داریم می گیزیم، ما روشن می کنیم مردم را، ما سواد آموزی یاد می دهیم ، ما په دخترها حرفه یاد می دهیم ، اینها میروند مدرسه پهپاری فردا حقوق می گیزند، کارشان خوب می شود آنها هدفان انتقام بود هدفشان پهپاری و پهپاری ، "خصوصا" چهی ها دیگر، چهی ها همیشه می خواستند که مردم در حد پائین پماشند تا فتوایند هیچوقت یعنی په چان پرسند و انقلاب پسندند ( پایان نوار یک آ).

### شروع نوار ۱ ب

سوال : راجع به عضویت تان در شورای مرکزی سازمان زنان میمتیش چه چوری بود چو تجوه تشکیل شورای مرکزی سازمان چه چوری بود تعداد چه بود چه میمتی بود.

خاشم موید ثابتی : شورای مرکزی از ۱۱ نفر تشکیل می شد مالهای اول ۵ نفر انتسابی بود ۶ نفر انتخابی . سال بعدش ۶ نفر انتخابی بودند ۵ نفر انتسابی ولی در دو دوره آخر همه انتخابی بودند. من این شاسن را داشتم که در تمام این دوره ها بودم . ما درتبا" هفته‌ای پیکار روزهای دوشنبه چله داشتیم. تمام کارهای سازمان زنان ، چه مالی و چه غیر مالی ، چه پرثامه ریزی ، همه توهیط دپیکار کل په شورای مرکزی اراده میشد و آنجا بحث می کردیم، صحبت می کردیم، و پا رامی تصویب یا عدم تصویب را اعلام می کردیم . ریاست شوراهاها پا دپیکار کل بود، که در آن اوآخر خود شما تشریف داشتید. شورا یک دپیکار داشت که اغلب من بود همیشه، و یک نایب رئیس که اکثراً خاشم ایران اعلم را انتخاب می کردند. و این پهپایین شکل ادامه داشت تا وقتی که انقلاب شد.

سوال : شما یادتان است که دلیل ایشکه یک عدد انتسابی بودند و یک عدد انتخابی چه بود، چرا این فرم را انتخاب کرده بودند.

خاشم موید ثابتی : بله، من پعدما که این سوال پیش آمد سوال کردم از دپیکار کل وقت . گفتند که والاحضرت علاقه داشتند که از تمام صنف ها و دسته ها اشخاص پاشند، پهپایین دلیل فکر کرده بودند که ۵ نفر را انتسابی بگذارند که خودشان از پیش آن اشخاص که امکان دارد در موقع انتخابات رأی فیاورند به

شورا منصوب کنند. بهمین دلیل بود که ما در شورای مرکزی خاص شفیق را داشتیم که کلیمی پودند، خافر رامخ را داشتیم که بهائی پودند، خاص یگانگی را داشتیم که، در یک مدتی اصلاً "ایشان دبیر هم حتی شدند، که ژرتشتی پودند، و این فکر برایشان پیش آمده بود که اگر همه را کلاً" می گفتند انتخابی امکان داشت که ایشها راءی پیاوید و خوب به این دلیل اصلاً" از تمام کلامها او تمام ملقات ما در شورای مرکزی یک کمی را داشتیم.

سؤال : چه تیپ آدمهای بودند توی شورای مرکزی یادتان میاید شخصیتها را یادتان میاید؟

خاص موید ثابتی : پله، یکی از افتخارات من همکاری با همان ۱۰ نفر دیگر است . برای ایشکه تمام این خاصها که پودند همچکدام کمتر از فوق لیمانس نداشتند، چندین دکترا داشتیم و ایشها همه دارای تجربیات در رشته‌های مخصوص خودشان پودند و واقعاً هم ما خیلی پاهم تفاهم داشتیم، هیچوقت به مشکلی پر شوردیم. حقیقی بود که یک چیز شیرینی توی مازمان زنان برای ما تقسیم می کردند، مسافت‌های چالب بود که باید میرفتیم در کنفرانس‌های بین‌المللی شرکت می کردیم و شایشه زنی‌های ایرانی بودیم و من یاد است حتی برای آن کار که همه علاقه داشتند در موقعی که چاوش دعوت داشتند همه پهمندیگر تعارف می کردند و واقعاً می دیدند کی در چه رشته‌ای اطلاعات پیشتری دارد و آن کنفرانس اگر کنفرانس حقوقی است حتی" یک خاص حقوقدان را پیغامبرستند، اگر آموزشی است یک خاصی که تخصص آموزش است پیغامبرستند، و ما در این چند سال هیچ مشکلی نداشتیم و بدون تعارف در مدتی که شما دبیرکل بودید ما ها کمال ..... .

سؤال : دوره خوبی بود شما سفرهایی که رفتید پا اعضا شورا پاهم بعضی وقتها سفر می رفتید یادتان میاید هیچ کدام از سفرها یادتان میاید ها کسی سفر رفته پاشید؟

خاص موید ثابتی : پله من یک سفر ها خاص دولتشاهی به استرالیا رفتیم که در همان دوره هم خاصی را انتخاب کردیم و من خیلی فعالیت کردم در کمیته های آنجا یک سفر به زان رفتیم که آنجا کنفرانس زنان آسیایی بود. یک تجربه‌ای هم دارم که اتفاقاً بدم شمایی که اینجا پعرفستان پرسام و آن این است که در اسکندریه یک کنفرانس زنان آفریقائی بود، در ایران ما خوب می داشتیم یک وقتی کنفرانس زنان آسیایی و آفریقائی بود. زنان کمونیست خیلی شرکت می کردند، و پنهان را هم شاید بهمین دلیل که می توانستم چوایگوی آن اشخاص پاهم انتخاب کردد که بروم . من با یک خاص دیگر که او از طرف جزو ایران ذوبین میآمد رفتیم به اسکندریه . روزهای اول کنفرانس خیلی طبیعی و عادی گذشت ، ما هم علاوه برایش کنفرانس شرکت کردیم و سخنرانی خیلی مفصلی درباره انقلاب سفید و خدمات مازمان زنان در فعالیت هایش کردیم، یک اکمپرسیون خوبی هم از کارهای دستی ، نشانه ها، چارتای مختلف در گوشه‌ای گذاشتیم که سر همان هم من خیلی مجادله کردم که مال ایران در بهترین چای فناوریگاه واقع شود. تا اینجاها خیلی خوب پیش رفت . تا آخر روز کنفرانس، که همه امشی ۵ روز پیشتر بود، قاعده را که آمدند پیغامبرستند دیدم که ( در کمیته قاعده هم من خودم شرکت کردم ولی همچین چیزی را نشانیده بودم ) گفتند خلیج عربی . درحالی که در تهران من یک همچین پیش پیش میشود ، ش ایشکه کسی په من یاد پمده که چکار کنم، ولی خوشبختانه چون من در روئیم خوانده بودم که یک هیئت مال وزارت خارجه

او یک کنفرانسی رفتند پیشرون بهرای خاطر این ، و از آنجائی که عرق ملی خودم هم شاراحت شد، ولتنی که خواندند " خلیج عربی " من چنان روی میژ دم که خاصم چنان مدادات که رئیس کنفرانس پودند و وزیر فرهنگ و هنر هم که اداره کننده کنفرانس بود، گفتند چه هست ؟ گفتم اعتراف دارم " خلیج عربی " خلیج فارس است . در تمام اطلاع های دنیا را پیاوید، تمام شفتش ها را پیاوید غیر از این نیست و اگر پخواهید در قطعنامه تاز چنین چیزی پیگذارید من چند را قطع می کنم. البته من نشتم، عراقیها و کویتیها آنها دستهایشان را پبلد کردند و همه می گفتند باید عربی پاشد . مذاکراتی شد، گفتند که آقای وزیر فرهنگ مصر گفتند که حالا ما می نویسیم نه عربی و نه ایرانی و می گوییم خلیج می شمی داشتم این را باید الان چه پیگوییم آیا باید قبول کنم یا نه ؟ . خوشبختانه عربیها زیر بار آنهم شرفتند. پناهراین من دیگر تکلیفم روش بود، از اطاق کنفرانس کتابهایم را زدم زیر پغام و آدم پیشون. من که آدم آن خانمی که همراه من بود البته پشت سر من بود. رفتهیم توی اطاق خودمان نشستیم، یک ساعتی شکذشت که تلفن زنگ زد و خاصم مدادات په من گفتند که خیلی متامض هستم. بعد گفتند میداشم حق پا شما بوده و ما شمی توافقیم کاری پیشیم، حالا شما پرشامه تاز چه هست که گفتم هیچی په من یک اتوپیل بدهید که پروم . گفتند شه شما هنوز قاهره را ندیدید چون توی پرشامه بود که ما دو روز هم در قاهره بمانیم . ولی ما مهیان خود خاصم مدادات شدیم و په هتل شرایتون مصر که خیلی ارجحیت داشت ما را پردند و بعد شهر را فشان دادند. این خاطره میانی را هم من از آنجا دارم، ولی پطور کلی یکی هم متأثرت پرلین بود که فکر می کنم شما یادتان است ، ما راه افتادیم رفتهیم تا اتریش هم رسیدیم با خاصم ماله آسفندیاری که اینها بعد گفتند که شما هم قرار بود په ما ملحق پشوید گفتند که " اصلا " شرکت شکنید ولی پطور کلی یاد تمام تجربیاتی که در این راه پدست آوردیم .

سوال : خاصم ثابتی شما این اتفاقاتی که منجر به انقلاب شد یادتان میاید؟ اولین پاری که پا آنها مواجه شدید کی بود ؟ کی حس کردید که فدا دارد تغییر می کند؟ آیا آنرا خاطر دارید؟

خاصم موید ثابتی : من در قلهک زندگی می کردم، در خیابان پیغمبر. مدتیها بود من می دیدم که مسجد خیلی زیاد شد مدرسه علوم دینی هم تا دلتان پخواهد فراوان شده بود. من پچه های کوچلو را می دیدم که متفعل سرمان آمیخت و ایتها. بهرای ما حیثت آور بود. من حتی یکدفعه بیام است که مادری را چلوبیش پیگهداشتیم که دو تا بچه کوچلو را متفعل سرش گذاشتند، گفتم خاصم این گرما این چه هست سر این می کنی ما رحمت کشیدیم اینها را پرداشتیم، آن دن په من دو سه تا فخش پد هم داد و رفت . اینها را که آدم می دید حس می کرد. ولی اولین پرخورد من پا چمیعت روزی بود که من روز ششم نوامبر ۱۹۷۸ از ایران آدم پیشون ، دو روز قبل یعنی چهارم نوامبر بود که شاید دور دولت شریف، امامی بود که پاکها را آتش زده بودند و پسر من پیش من بود می خواست پرگردد شهر و من شگران بودم. باماش آمدم تا قلهک و چمیعتها و دسته ها را پشكل وحشتگاری می دیدیم که پطرف پائین و پاوار میروند و چند تا پاک را آتش زده سینهای معروف رکس را که شنیدید درباره اش و اینها را. ولی من چون دخترم در امریکا بود اصراری داشت که چون پدرش انگلکتس کرده بود و در ایران غذائی شود، که ما هرچه زودتر پیشون پیش بروید ایران گفتید می خواهم خدا حافظی پیکنم، گفتم، خواهش می کنم شما نشووید.

سوال : آنوقت شما احسان تان چه بود راجع به این اتفاقات چه فکر می کردید که دارد می شود.

خانم مومند ثابتی : من خیلی غمگین بودم. برای اینکه بموی اسلام می آمد، نمی خواهم تملق پسگوییم که پسگوییم من هم داراییتی های زیادی از دستگاه آن دوره داشتم، من هم چیزهایی می داشتم که صلاح نمی داشتم، درست نمی داشتم، اما در پس پرده این انقلاب هم اسلام بود. چون یک آخوندی داشت این انقلاب را راه می انداخت و من مخالف صد درصد این انقلاب بودم و حتی توی چاهها و چلسات خانوادگی گناهی من یک تنہ با همه می چشیدم. برای اینکه شوخی نیست ۲۰ سال عیمرم را گذاشت بودم روی تساوی حقوق زن و من ها مذهب اسلام خیلی خوب آشنایی داشتم و من در مشهد زندگی می کردم ، من یک مادر شوهر خیلی فنازیک داشتم و من می داشتم اگر وضع پرگردد چه خواهد شد، این بود که احسان من خیلی احسان دردناکی بود.

سوال : ولی آنوقت که این تظاهرات اینها را می دیدید چه فکر می کردید، یعنی می توانستید پیش پیشی کنید که چه خواهد شد؟

خانم مومند ثابتی : نه، نه. حقیقت را پسگوییم هیچوقت حتی وقتی که آدم و حتی اعلیحضرت ایران را ترک کردید و حتی وقتی این آخوند رفت به ایران، من فکر می کردم پیکسل دیگر پر می گردم ، دو سال دیگر، مثل همه پیشه ایرانیها. "دانایا" امیدوار بودم هیچوقت فکر نمی کردم دھمال بعد اینجا با شما دشته پاشم توی موکاکو .

سوال : یعنی از آن وقتی که آمدید پیرون دیگر هیچ پیرون بودید؟

خانم مومند ثابتی : من اصلاً "جرائم" کردم که پرگردم اولاً تمام زندگی و هستی مان را مصادره کردید و بعد هم جرائم شد. من چون یک رشته دیگر فعالیتم ( چون به سازمان زبان سربویم. نبود اینجا صحبتیش را نکردیم ) در کاخهای چوانان بود. من مومن کاخهای چوانان بودم. طرح کاخهای چوانان را من پس از آقای هویدا دوشتیم و من مومن کاخهای چوانان بودم، کاخ چوانان روپریو مسجد ارشاد بود من پس از اینکه از ایران آدم پیرون، براذر من گفت دیروز در تلویزیون یک مردی را که از سازمان امنیت آورده بودند در پای تلویزیون گفت بود پله خواهر پروپریتی ثابتی ، پروپریتی را گذاشت بودند توی سازمان زبان درصورتیکه من پا آن پروپریتی ثابتی شدیم، ولی مرا در آنجا به آن اسم معروفی کردید. پنهانپراین من واقعاً "جرائم" داشتم هیچوقت پرگردم .

سوال : حالا یک دو تا سوال دیگر می کشم. وقتی که آمدید پیرون مالهای اول چه حالتی بود همین حالتی بود که می گفتند برمی گردید . یعنی مشکلترین مسئله درمورد زندگی کردن در خارج برایتان چه بود.

خانم مومند ثابتی : خیلی ، مسلم که همه گرفتار بودیم. مسئله مالی داشتیم، تنها دارائی ما آپارتمان خیلی خوبی بود که آنرا فروختیم و رفته بیک آپارتمان خیلی محترم گرفتیم با فرق پول آن دو حلا

زندگی می کنیم. الان هم تا حدودی پهرا در موید که در آمریکا می کند و به این شکل زندگی را می گذرانیم. ما که عادت نکرده بودیم به تدبیرهای خودش یک عالی دارد. مشکل اول ما آن بود. آما مشکل اساسی مان مشکل روحی بود، من عادت کرده بود کار کنم، عادت کرده بود هدف داشته باشم، وقتی که وضع به این شکل درآمد اولین کاری که کردم رفتمن توی گروه مخالفین خمینی. به مال فعالیت کردم، ولی باید اذعان کنم که اینقدر همه دلالیق بودند، اینقدر اپوزیسیون ضعیف بود که دیدم چنین ایشکه حرص پخورم فایده ندارد، آدم بپرسون. الان صورتجلساتش را دارم، خودم پار آنجا منشی بودم، همه را پرداختم آوردم. بعد کار دیگری کردم. یک انجمن فرهنگی با کمک موید شوهرم درست کردم که او الان دلگرمی من است. در این غریب کلاسهای زبان فارسی پاژ کردم و تا این تاریخ می توانم به شما پیگوییم شواییک اولاد" به ۲۰۰ پچه ایرانی من فارسی یاد داشم. اینجا کاری کردند که پچه ها می توانند پسلرا (Baccalaureat) زبان فارسی امتحان بدهند و به این دلیل اغلب به کلاسهای ما سپایند و درم می خوانند. ما شاگرد داریم در کلاسهایمان از کامن ابتدائی به بعد، یعنی پچه های ۶ ساله داریم تا ۱۷ ساله و ۱۸ ساله، و الان هم ۱۷ سپتمبر دوبار کلاسهای ما شروع می شود. خودتان مطلع هستید، لطف کردید پرای من چند دفعه کتاب فرستادید. این تنها دلگرمی من بود که چاشیان آن کارهای قابلی من شده است.

سوال : حالا لطفاً" راجع به کاخهای چوانان هم پرایم پیگوئید پرای ایشان آنهم یکی از چیزهای جالب است فعالیت های جالب بود که در ایران شده بود چه چوری شما با او اصلاً" او ابتدا بودید راجع به شروعش می توانید شرح پنهانید.

خانم موید ثابتی : پله، این کاخهای چوانان ایده مرحوم هویدا بود. هویدا رفته بود روسیه قصر چوانان آنجا هم کاخ بود دیده بود و بهترکش افتاده بود که پیاپید ایران یک ساختمانی در چاده قدیم شهر ایران سازمان امنیت کرده بود که پس پشیمان شده بودند قصر بود همانجا آقای هویدا فکر کرده بود این را می کنیم کاخ چوانان من با آقای هویدا آشنایی مان از اردوهای شرکت نفت بود من اردوهای شرکت نفت را اداره می کردم ایشان هم رئیس امور اجتماعی شرکت نفت بودند حالا پیش از ایشان وزیر دارائی پشوید و بعد نخست وزیر پیشوند آمدند اردوهای مرا دیدند خیلی خوششان آمد کاری که شده بود.

سوال : اردوهای چوانان .

خانم موید ثابتی : اردوهای فرزندان کارگر که از سن ۱۲ تا پیشتر بودند که آن کارهای اردوی من هم خیلی مفصل است و خیلی معنید بود ما مالی چهار هزار فرزند کارگر را از چنوبی تربیت نقطعه یعنی از خلیج فارس می آوردیم به این ده روز استراحت می دادیم حالشان را جا می آوردیم .

سوال : کجا نگهشان می داشتید؟

خانم موید ثابتی : محمود آهاد، اول در کنار مثل تو یک چائی اچاره کردیم که تعداد کمتر بود هزار تا بیشتر شی توانستیم پنهان کردیم. بعد در محمود آهاد شرکت نفت رفت زمینهای خرید و چادر می زدیم. اردوهای خیلی مفصل، دخترها جدا پسرها جدا، داشتیم (چون همیشگور که عرض کردم من فرقتم داشتیم)

ولی چون کارم را پایید ادامه میدادم، مثلاً "پرای همین اردوها من افلا" ۱۰۰ چلد کتاب او آمریکا خواستم و خواشنام و مدیریت اردوها را خودم با کتاب یاد گرفتم، وقتی آقای هویدا آمدند به اردوهای ما رسیدند خیلی خوششان آمد و همیشه پادشاه پوده که یک خانمی کار با چوانان پله است. فرمستادند دنهال من . عیناً "یک روز شمار مردا دعوت کردند در نخست وزیری و گفتند من یک همچین چیزی می خواهم و چند تا از آقایان را معرفی کردند، یکیش آقای پیروز، یکی آقای کاشفی ، یکی آقای دکتر شیک پی که وزیر مشاورشان بود.

سوال : یعنی مژوچهر پیروز که بعد استاددار شد . آنوقت آقای شیک پی شهردار، شفر سوم کی بود .

خانم موید ثابتی : آقای کاشفی بودند که خزانه دار خودشان بودند، آقای دکتر شیک پی بودند، آقای پیروز بودند، یک آقایی بودند محصل که از آمریکا آمده بودند آقای رضا گودرزی .

سوال : اینها هیئت مدیره کاخ چوانان بودند؟

خانم موید ثابتی : ده اول هرا دعوت کردند، و گفتند برو یک طرح پیویس . من رفتم یک طرح فوشنامه کاخ چوانان . حقیقتش را به شما پیگویم الگویش همان الگوی اردو بود یعنی همان فعالیتهایی که آنجا بود، کارهای دستی نطق و سخنرانی کمیتههای فنی دائم پیشین المللی ، کمیته آورش ، کمیته موسيقی و اينها . آن کارهایی که بالاخره پاصلح امریکائی می گویند که اکسترا کریکیولار ( extra curricular ) ، یک چیزهای خارج از برنامه را من پسورد کمیتهها درست کردم . در اول، هیئت مدیره عالیتر، بعد یک هیئت مدیره از خود چوانان مسئول بود . چوانان در این کمیتهها هر کدام فقط اسم می نوشتند، و یک چیز کوچکلو حق عضویت میدادند و کارت می گرفتند . بعد در یکی از کمیتهها امیر می نوشتند، یک همچین طرح مفصلی بوده .

سوال : هفت تا کمیته یادتان می‌آید؟

خانم موید ثابتی : پله، کمیته موسيقی، کمیته هنر و نقاشی ، عرض کشم، کمیته امور پیشین المللی، کمیته ورزشی ، عرض کشم، خدمتستان کارهای دستی، تقریباً همین هفت تا میشود، اینها را درست کرده بودیم . آنوقت یک کمیته هم میشود امور اداری ، کمیتهای درست کردیم پرای رستوران شی دائم چه . خلاصه همه کارها را پسورد چوانان سپردیم . این طرح را که من پسورد خدمتستان همان طرح بود . متنهای الهیه یک خوردهای توپیش دست رفت و پس از عوض شد، درستش کرده بودند از چند شفر دیگر هم طرح خواسته بودند و یک روز مردا خواستند گفتند طرح تو از همه عملی تر است آنها دیگر خیلی حاشیه رفتند و این را درست می کنیم . آقای دکتر شیک پی را هم که مسئول امور اجرایی بودند و در امور اجرایی شغست وزیر هم مشاور بودند .

سوال : پس آنوقت شهردار نبودند؟

خانم موید ثابتی : نخیر . نبودد . ایشان را هم از طرف خودشان کردند رئیس هیئت مدیره . باز من منشی هیئت مدیره بودم ، و توانستیم بعد از سه سال ، که هیئت مدیره انتساب آقای نخست وزیر بود ، ما باز اول سه نفر بعد ۶ نفر از جوانان را انتخاب پیکنیم بهاریم توی هیئت مدیره که پعدها ۵ نفر انتسابی بودند ۶ نفر انتخابی و این در کاخهای چوانان ما روپروری همان مسجد باز کرده بودیم چوانهای که آن موقع میرفتد پرای همان دخترانی های خیلی معروف آقای شریعتی . . . .

سوال : یعنی روپروری حمیتیه ارشاد بودید شما ؟

خانم موید ثابتی : درست روپروری حمیتیه ارشاد بودیم و ایشان آنجا چم می شدند . خیلی کم هم داشتیم یعنی وزراء می آمدند توی کاخ ، آقای متوجه هم یکی از اعضاء هیئت مدیره بودند مال پست و تبلگراف چقدر من . . . .

سوال : دخترها هم می آمدند .

خانم موید ثابتی : پله ، پله ، اصلاً " تقریباً " ما می توانیم پیگوئیم مثل ایشکه ۶۰ تا ۵۰ پسر و دختر بودند دختر و پسر می آمدند و در یک محیط خیلی باز و راحت سینما داشتیم هر شب پرایشان هفتاد و دو شب ، به شب موسيقی که خود پچه ها اپرا می کردند و هفتاد و دو شب از رادیو و تلویزیون . خوب ما اینها را مجازی می گرفتیم و می گذاشتیم . آقای هویدا خیلی کاخهای چوانان را دوست داشت . یعنی مرتب و قتنی که می خواستند پرورد خانه شان گاهی اوقات آنجا نگهیداشتند یعنی خیر می آمدند ها پچه ها پینگ پنگ بازی می کردند و اصلاً " ایشقدر قاطی شده بودند با پچه ها که پچه ها خیلی دوستش داشتند . خیلی هم به من مرحمت داشتند و همیشه تشویق می کرد پرای این کارها . ما آنوقت خیلی فعالیتهای وسیع داشتیم ، گل می گذاشتیم ، کارهای پوزرگاری می کردیم آنوقت باز شعبات زیادی در کاخهای چوانان باز کردیم .

سوال : در شهرستانها ؟

خانم موید ثابتی : در تمام شهرستانها ما در رژائیه داشتیم ، در تبریز داشتیم ، در کرمان داشتیم ، در مشهد داشتیم ، عرض کشم ، در اصفهان داشتیم ، در خود تهران ۸ تا شعبه داشتیم ، در برویل داشتیم ، در ری داشتیم .

سوال : این در مناطق کم درآمد ؟

خانم موید ثابتی : پله ، پیشتر اوقات فقط شعبه اصلی مان ، کاخ چوانان واقع در چاده قدیم شعیران بود که محله اعیان شیخین بود ، بقیه تمام در محله های کم درآمد و غله بود از دختر و پسر .

سوال : چند نفر عضو داشتند حدوداً .

خانم موید ثابتی : خیلی اغلب "نژدیک ۱۰ ، ۱۵ نزد" عضو داشتیم کلا.

سوال : خود پچه ها هم کار هنری می کردند یقایشی.

خانم موید ثابتی : دو چیز را ما نمایندگانه اجازه ندادستیم، که کاش داشتیم یکی مذهب یکی سیاست. کاشکی راجع به سیاست می توانستیم آنجا حرف پرسیم هر آیینه واقعه" جوان وقتی یکجا کشیده چشم می شود دوست دارد حرف پرسید، فیض حرف پرسید.

سوال : برای چه اینها گفته بودند، که اختلاف پیش نیاید؟

خانم موید ثابتی : پله، اختلاف پیش نیاید، دعوا نشود، مرکز تبلیغ برای کموپیست ها نشود، اینها بود. می گفتند اگر اجازه بدهیم که صحبت کنند دیگر نمی دارم چه می شود.

سوال : آنوقت هیچ فعالیتی های سیاسی چشمی بین خود پچه ها هم می شد بهطور مخفی که شما بدانید.

خانم موید ثابتی : تا چاچی که ما بدانیم البته ما هم داشتیم کمالی که پیاویند خبر پدیده، من که خودم هیچ زمانی عضویت سازمان امنیت اینها را نداشتیم، ولی یکی از همکاران من که همه مدت کار بود می دیدیم پهلوی دلیلی همیشه هست، می گویند او آنجا عضو بود و خبر می برد.

سوال : شما پس توی چلساتی که داشتید هیچوقت از سازمان امنیت مستثنیبا" کمی سوالی کنید یا چیزی راجع به ...

خانم موید ثابتی : ابدا" حتی هیچوقت نیامند پیش من که به من پرسیدند چه هست و چه خبر است، من موقع چالیهای آسیائی شهردار شهرک ورزشی بودم، اگر یادتان باشد داشم می آمدند سرانع من با من مشورت می کردند، ولی در کاخ جوانان اگر هم بود خیلی خوب راشان را پاری کردند چون حتی من که همه کاره کاخ جوانان بودم در طول مدت تقریبا" مدیر داخلی بودم علاوه پراینکه عضو هیئت مدیره بودم هیچوقت هیچ چیز فهمیدم که کمی آنجا ما را تحت کنترل گذاشته باشد.

سوال : شما داوطلب بودید آنجا یا موظف بودید؟

خانم موید ثابتی : نخیر، ما آنجا یک حقوق مختصی از دفتر نخست وزیری می گرفتیم، از کمکهای مخفی، نه اینکه کارمند باشیم، به من یک چیزی بعنوان آیا ب و ذهاب میدادند خیلی مختص.

سوال : پقیه اش را داوطلب بودید؟

خانم موید ثابتی : پله، تمام وقتی را من آنجا می گذاشتم.

سوال : تا آخر هم شما با این کاخهای چوایان ارتقا داشتید آشوقت آنچه تغییری می دیدید درمورد پچهها وقتی که به انقلاب شرمند می شدید.

خاشم موید ثابتی : پله، پله، من هیچوقت یاد نمیبرد که وقتی پررقها هی قطع میشد یک پسری آمد پیش من گفت نمی داشم این دروازه‌های قمدن طلائی را با پرق می خواهند پاک کنند؟ من گفتم آقا چنان خراپی دارد، پرق قطع می شود از این چیزها. می گفتند داشما "کمالی هم بودند که، خدا رحمتش کنند مرده رفته، خیلی دیگران را بودند با اشخاص . من خوب یاد است مثلًا" یک روزی چلسه هیئت مدیره داشتیم پرای پوچه کاخ چوایان. به ما پوچه کم می دادند، یا نمی دادند. من باید از سازمان پردازه می گرفتم، آقای دکتر نیک پی تلفن را پرداشت ، با آقای مجیدی صحبت می کرد یا با آقای اصفهانی یاد نمیست ، و گفت که ( حالا مثلًا ) ما ۷ نفر آنچه بودیم، مه تا هم مثلًا" از پچه ها بودند ) " آقا الان اینجا هزار نفر چوایها ایستاده اند و همه می خواهند داد پیشند و پریزند توی کوچه و اینها، صدایشان را نمی شنوند؟ آقا من چه چور جواب اینها را پنهان " و فلان و اینها. من همین چور یهود وارفتیم این چوایها می فهمند ما دروغگوئیم دیگر، میدانید از این چور چیزها آدم می دید بیاد می گرفت یا می خواستند انتخابات پسندید بعد ایشان دلش می خواست حتیما ۴ نفر دیگر پشود آشوقت فشار میآورد، فاملا یمی بود .

سوال : دخترها می آمدند تا آخر یا اینکه آن فضای عوش شده بود هیچ فرقی نکرد چادر و روسربی اینها بود؟

خاشم موید ثابتی : نه هیچ داشتیم چادر و روسربی هیچ نمی آمد کاخ، پله دخترها بودند تا آخر هم بودند .

سوال : من قبل " سوال کردم این شایشگاه از کارهای خود پچهها هیچوقت داشتید ناقاشی و اینها... .

خاشم موید ثابتی : پله، اکثر اصلاً شایشگاهی ما یک وقتی دکور مدل یک نقاش پیزگ، مثل می گفتیم آقای سیمون پیایند کارهایشان را پسندید یا ه تا نقاش بهارم می گذاشتیم ییکی دو دفعه والاحضرت تشریف آورده رفتند دیدند ، دخست وزیر می آمد اینها، ولی اکثراً کار شایشگاهها خود چوایها بود تئاترها را خودشان پیاده می کردند ولی خوب میدانید همان تئاتر هم باید پیش امش کنترل میشد، هیچ وقت داشتیم متاسفانه آزادی پنهانی حقیقتی ، ندادیم، فقط آنچهای یک کلوب تفریحی بود، تفریحی خوبی که وقتیشان را پسندید و حتی سعی کنیم درونش پطراف میباشد .

سوال : حالا راجع به این شهرداری پازیهای آسیائی تان را پیگوئید لطفاً" چطور شد که شما شهردار شدید؟

خاشم موید ثابتی : پازم آقای هویدا خوب مرا در اردوها دیده بودند در کاخهای چوایان هم دیده بودند ظهر تلفن زنگ زد خودشان پسند مستتبیم حتی پهلوان خاشم معرفت، سلام و تعارف کردند. گفتم تبریان چشک دارید؟ گفتند من په آقای حجت گفتم که ها شما تیام پیگیرند قرار هست شما را پسندیم شهردار پازیهای آسیائی .

سوال : تبیه‌ساز حجت چه بود ممتنع آنوقت ؟

خاکم موید ثابتی : آنوقت رئیس تربیت پهلوی و وزیر مشاور، ایشان تلفن زدند به من گفتند. من هم با شوهرم صحبت کردم. گفتم آقا کجایی، مه ماه پیشتر به پاریها شما نه تمام کارها لشگ است هیچ کار انجام نشده، گفتند که آقای هویدا او من خواسته‌اند باید پسکشم پهراجال تا آنجایش که پستوایم می‌کشم دیگر.

سوال : چه سالی بود .

خاکم موید ثابتی : ۱۹۷۶. خیلی کار خوبی بود. ما دوم شدیم در آسیا، ژاپن اول شد و ما دوم شدیم. بعد البته دیگر من هنرا بود پرور مشهد تا پستان بود شرفتم. شوهرم با دخترم اینها رفتند. وقتی رفتم دمکده دیدم تمام ساختمانها دائم و شاتمام است و کارها انجام نشده. پاشائی اینها اصلًا نشده، مغازه‌ای که باید باز شود اصلًا ساخته هنوز نیست. تلفن هنوز کشیده نشده و خیلی عقب بودیم، خیلی. من یک تختخواب و یک رختخواب اینها او منزل پردم و در آنجا شوها می‌ماندم. هر روز صبح ساعت ۹ آقای هویدا با هیله‌کوپتر می‌آمد در استادیوم با وزراء مریوطه بیعنی، آبادانی و مسکن بخطاطر ساختمانها، تلفن و تلگراف، پرق، شهردار، فیک پی، حجت و مهندسین، آقای مجید اعلم، آقای فروغی یا فیاضیه شان آقای دیگر مثل آقای اویسی را بخطاطر کارهای امنیت. کمان دیگر که اینها مال ساختمانها بودند یک جلساتی داشتیم. آقای اویسی هم آنجا با من آشنا شدند من هم فعالیتم را آنجا با ایشان دقیق می‌کردم او همان آشنایی آنجا بود به من ویک میزدند خواستند پله، ما صبح ساعت ۹ می‌رفتیم و من تنهایی دنی بودم که در آن جملات بودم، پسیار جالب بود پرای ایشکه آن وزیرها هرچه او مسئولین هموال می‌کرد، آنها می‌گفتند همه این کارها را کردیم، بعد ایشان به من گفتند خوب کردند یا نه و من همه را می‌گفتم نکردند و می‌گفتند باز بهم زدی. گفتم، پیشین دلیل من را آوردند اینجا، چون یک خاکم که دروغ نمی‌گوید و ما مرتب مهاره داشتیم. یادم است که گفتند تلفتها راه افتاده، ۶۰ تا خط داریم با تمام خارج می‌شود صحبت کرد و اینها من گفتم والله آقا یک دافه خط به من دادند اینقدر من باید داد پیزدم که صدایم خراش پیدا کرد. فردایش آقای معتمدی وزیر پست و تلگراف آمد اطاق من یک دافه او این چیزهای داشته تلفن آورد، گفت لاهد گوشی خراب است پیگوئید پخرفت ولی ...

سوال : به آنها لاهد گزارش عوضی میدادند؟

خاکم موید ثابتی : پله، دیگر حتی "میثکلور" بود پرای همین می خواستن مان آنجا که حرفمن را پیشیم . خیلی چیزهای جالب و دیدنی بود .

سوال : خوب خیلی چه شد؟

خاکم موید ثابتی : یادم است که یک روزی اعتراض کردش یکی از آنها که آنجا بود مال زمین های ورزشی که زمین دوچرخه را بد ساختند و دوچرخه سوارها خواهند خورد بهم . آقای هویدا خیلی عصبانی شد، خیلی اخشم کرد، آقای مجید اعلم اعتراض کرد که نخیر اینطور نیست پیش خود گفته آن سرهنگ .

مهندس فرشگی من درست تر میدادم و اینها. آقای هویدا گفتند شهی گویند، شما خودتان اصلاً رفته‌اید آنجا؟ چون وقت شمی کردند پرسش. فردا صبح من پهلو دست آقای هویدا بودم، خدا شامد است آقای هجید اعلم را صد کرد در گوشش گفت ولی من شنیدم، که مگر من چه گفتم که چقلی مرا مرتب کردی ؟ حتی یک نخست وزیر این را هم شمی تواند پرسیده؟ میدانید چه درآمدی در روز شماها دارید؟ یکساعت تان پراپر یک حقوق نخست وزیر است، من خودم این را شنیدم، اینها باید توی تاریخ بماند.

سوال : شما پعنوان اینکه شهردار بودید چه وظایفی داشتید؟

خانم موید ثابتی : پله، اولاً تمام آسایش شهر با من بود، اگر یک ورزشکار پتو نداشت یا شب غذاش پید بود من مسئول بودم. ما روزی ۵ هزار نفر را غذا می دادیم، ۵ غذای ملی داشتیم از چینی، ژاپنی، کره‌ای، فرانسوی، آلمانی، ایرانی. همه چیز آب اگر قطع می شد مثلًا یکی زیر دوش میماند، من مسئول بودم. اینکه وظایف شهر بود، مثلاً پرایم وظایف تشریفاتی داشتم، هر تیمی که میآمد من باید پرور استقبال. البته خوشبختانه دیگر استقبال فرودگاه را نماینده من میرفت، من از در دهکده استقبال می کردم. تیم را می آوردیم، پرچم آن کشور را آشرون میدادیم پلا، صرود ما را می خواندند، صرود آنها را می خواندند، صرود المپیک را می خواندند می رفتیم دست می دادیم، روپویی می کردیم، تا دم خوابگاههای آنها من میرفتم، رئیس تیم میرفت تو و من بهترمی گفتیم، موقع رفتن هم همینطوری، یکی پاید اینها را پائین می آوردیم. روز افتتاح من در چلو می آمد و میرفتم. این پازی ها خیلی مورد توجه اعلیحضرت و علیاحضرت و ولیعهد و همه بود. همه می آمدند. وقت پی وقت توی دهکده می آمدند و سر میزدند حتی پیکار آمدند غذا خوردند. در پازیها هم خانواده، سلطنتی مشغول اصلی تیمهای ما بودند. من هیچوقت آن روزی که تیم شنا مجام واتر پولو را برد اصلًا من پاور شمی کردم. اگر تشویق خاندان سلطنتی، شاه و اینها شهود اصلًا محل بود ما آن جام را پهربیم، یعنی شما شمی داشید اینها چکار کردند تا اینکه تیم ما اول شد.

سوال : اپراز احساسات می کردید؟

خانم موید ثابتی : و روزی که ما با عراق فوتبال بازی کردیم من توی چایگاه بودم ما هر دومن مساوی بودیم عراق یک گل خودش به خودش زد.

سوال : چطور شد؟

خانم موید ثابتی : هیچ چی اشتباه کرد و ما یک پرده شدیم. و من هیچوقت حالت اعلیحضرت پادشاه رود. آن زمان هم سیگار شمی کشیدند، ولی همیشه یک سیگار آتش نزد کوش لپشان بود. اصلًا این سیگار را این چوری کردند پیکده از ذوق چه کردند، مردم چه می کردند واقعاً من یکی از بهترین خاطرات زندگیم همان روزها بود، البته آن هم نبود، من ۸ کیلو لاغر شدم از پس که وحشت کشیدم و دوشدگی کردم.

سوال : مسئولیت پزشگی بود؟

خانم مومند ثابتی : خیلی .

سوال : چند نفر بالآخره آنجا بودند؟

خانم مومند ثابتی : به هزار و هشتاد نفر ورزشکار تیمهای "مرپیهایان" اینها بودند و یک عددی هم کارمند .

سوال : حال شما پعیوان زن مسئله‌ای داشتید، مخصوصاً که اینها تیمهای آسیائی بودند لاید عادت داشتید؟

خانم مومند ثابتی : ابداً، ابداً، خیلی به من احترام می‌کنند خیلی برای من کارهای کوچلو کوچلو او کار دستی آورند. فقط مسئله همین ما این بود که شب و روز خواب را او ما گرفته بود، مسئله امنیت بود، چون پلافلد بعد از المپیک موافق بود. چون آنجا اسرائیلی‌ها را کشته بودند و ما اسرائیلی داشتیم، آنوقت عراقی داشتیم، کویتی داشتیم، همه عربها را داشتیم. آنوقت ما کره چنوبی داشتیم کره شمالی داشتیم وضع ما پیشتر با اسرائیلی و عراق آنقدر نبود که پا کره شمالی و کره چنوبی . کره شمالی‌ها خیلی اگریسیو (aggressive) و بد بودند. یعنی قراربود که کار سیاسی نکنند، هی عکس رهبرشان را میزدند به سلطنهای در و دیوار، هی با کره چنوبی در گیر می‌شدند و ما خیلی مشکل داشتیم، البته آقای اویسی شخصاً این کار را رهبری میکرد و چند تا از صاحبمنصبان درجه پیکیش را گذاشته بود پرای رسیدگی .

سوال : مسئله‌ای پیش نیامد از اول؟

خانم مومند ثابتی : هیچ وقت .

سوال : با خود مازمان امنیت هم شما نیامد داشتید؟

خانم مومند ثابتی : آقای اویسی فرماده کل ژاندارمری بود. ولی برای این کار گذاشتن مسئول امنیت پازیهای آسیائی، ایشان هم یک سرهنگی پاهاش بود که الان نمی‌دانم کجاست، هر کجا هست خدا حفظش کند اشنا الله که رشده باشد، او مال سازمان امنیت بود، و مرد پی نظیر بود. تمام کارمندانش همینطور و واقعاً اینها شب و روز خواب داشتند که دماغ یکی خون نیاید، و این قسم اسرائیل را هم مثل ایشکه پُرچ کرده بودند همینطور دور تا دورش آدم محلح ، که میادا اتفاقی پیوستند. آنوقت من اتفاقاً پا تمام تیمهای عکس دارم چون همافروزان که آمدند یکی او تشریفاتم این بود که من و آن رئیس تیم آن چلو می‌ایستاد و تمام ایشها توی خانه‌ام بود آخوندما ریختند مخصوصاً با اسرائیلی‌ها هم دارم، که پرداشتند پُر دند.

سوال : این از نظر ساختمندی که صحبتش را می کردید چیز اعلم مسئول بود.

خاشم موید ثابتی : در اصل پرده کل مقاطعه ها تعداد اتفاقی شماری بود که یکی هم ایشان بود. چون خودش وقت نمی کرد دستور میداد به آقای ملکزاده، آقای نمایندگم، و به چند نفر دیگر... اینها دیر بودند، خراب بودند، خلاصه یکروز آقای هویدا در جلسه گفتند خاشم ثابتی شنیدم که شما شیر این اماق را باز می کنید آن اطاق آب میاید، گفتم نه، آقا این چور شیست من شیر را باز کردم از توی چراغ آب آمد و خدا میداند من دروغ نگفتم. آیینها خنده دیدند، آقای هویدا غش خنده دید. گفتم نه والله، این لوله های پر گمنی که گذاشتند بودند، عوشی گذاشتند بودند، چیز کار کردند که لوله را به سقف وصل کردند که شر شر از چراغ آب می آمد. اصلاً نمی دانید آب گرم راه نمی افتاد همه را از ترمومتر های چیز گذاشتند آب گرم نمی شد آنوقت اعتراض می آمد.

سوال : شما فکر می کنید شزدیگی آقای چیز اعلم ها اعلیحضرت اثر داشت روی اینکه چراست کند بد کار کند یا چه بود یا پس از آن حل شد چطور بود؟

خاشم موید ثابتی : نه پس از آن یک تکه را دیدم و خوب میدانم، وقتی که شما پیگوئید که "حتماً" یک مقداری کارها را ممکن است پایشان پنهانیم و ایشان وقتی کاغذی خودش شخصاً گذاشتند پاشند، پرمیدارد میدارد په یکی دیگر، بعد آن یکی دیگر میدارد پیشکی دیگر، خوب ممکن است این چیزها هم پیش میاید. دیگر نتیجه این می شود یک مقاطعه کاری . کاری را که در ظرفیت شنید قبول می کند و نمی تواند پرساند. البته می شود برای همه اینها دلائل آورد. می شود گفت که در آن واحد کار زیاد بوده، نیروی انسانی کم بوده، میمان کم بوده، از این حرفاها می شود گفت ، ولی خوب ما چهار سال بود که می دانستیم که پازیهای آسیائی قرار است پاشند.

سوال : ولی آخرین چه آخربش پس از حل مسائل حل شد.

خاشم موید ثابتی : مثل همه کارهای ایرانی آخر همه چیز قشیگ و مرتب و آبرومند همه هم با خوشی و خرمی رفتند. ایران هم که هیچ وقت با بودن زاین انتظار گذاشتیم اول شود ولی ، حتماً پاورمان شجی شد که دوم پشویم و دوم شدیم، فوق العاده عالی بود. حالا این به خوشی گذاشت مثل پیشیه چیزهای دیگر که خودتان همیشه توضیش بودید. هرگز می که کارهای اجرائی گذاشتند میداند که پس از آن روز آخر همه چیز درست می شود، هیچ وقت یاد نمیبرد که آقای هویدا گفتند که قابل از اینکه همه چیزش شروع پشود من میایم و می پیشیم ، بعد آمدند به پازیهای آسیائی با یک عده ای به دشکده، و دفتر من روی یک تپه ای بود مشرف به دشکده، وقتی اینستادند روی آن پالکن گفتند که خوب همه چیز را می توازن به نهیم که به این سرعت درست شد، خوب شما به من پیگوئید که این چمنها را چطور توانستید به این زودی میتوانستند گفتم ها این یک سری در توضیش هست به شما می گوییم ولی شما به کس دیگر نگوئید، گفتم اینها چمن شیست اینها شبدار است برای اینکه زود متوجه نشود ما شبدار کاشتیم . واقعاً درست بود همه چیز قشیگ و خوب انجام شد.

سوال : آنوقت قبول از اینکه مصاحبه را تمام کنم پل سوال داشتم راجع به آقای هویدا شما امپریشن

تاز، پرداخت تاز از شخصیت آقای هویدا چه بود؟ چه نوع آدمی بود ایشان، چه خاطره‌ای از ایشان دارید  
چه پرداختی اذن دارید؟

خاکم موید ثابتی : کاش این سوال را شما از من شمی کردید. پس ایشان اینقدر آقای هویدا را  
دست دارم که شمی تواند به تعبیر پاشد گفته من. من اکثر کارهای را که کردم در خدمت ایشان کردم و  
واقعاً من در ایشان یک صدای همان، یک مردانگی، یک انسانیت کامل را همیشه تشخیص دادم. در هر کاری  
که می کرد واقعاً از روی ایمان می کرد، از روی لقب می کرد. ایران را خیلی دوست داشت. با ایشان  
اینطور شنیدم که همه عمرش خارج از ایران زندگی می کرده، با تمام ایشان ( واقعاً ) دو سه دیان خیلی  
خوب دنیاگی آشنایی داشت ) تمام کتابهای که می خواهد فرشگی پود، آما او ها طنا " خیلی ایران را دوست  
داشت. و خیلی خوب اشخاص را می شناخت و از وجود اشخاص خیلی خوب پهنه پردازی می کرد و من  
خیال می کنم اگر آقای هویدا را می گذاشتند واقعاً خودش پاشد، خیلی ها ایراد می گیرند، الان تمام  
دوستاخن که وقتی من دفاع می کنم از آقای هویدا به من اعتراض می کنند، به آنها می گوییم خیلی خوب  
وقتی که قرار بود همچنان پستور کار پسکند استعطا میداد. خوب استعطا که کار خیلی باده و آسانی است  
، هر کسی پایستند و یک کار را پسکند و تا آنجایی که قادرتش می‌رسد خوب پسکند، هشتر کرده. بهله البته  
آقای هویدا خیلی راحت می توانست مال اول استعطا پدهد و مثل خیلی های دیگر می توانست از دوستیهای  
آشنايان استفاده کند، متمول پشود، میلیونر هم پشود. ولی آقای هویدا دلش می خواست کار پسکند. البته  
من این را حس می کنم، پس ای مهان مثالی که پهنان دادم دستش پسته بود. من به هویدا فوق العاده اعتقاد و  
ایمان داشتم.

سوال : دستش پسته بود از چه نظر؟

خاکم موید ثابتی : قدرت اعلیحضرت خیلی مانع این حرفاها بود. او یک شخص وزیر ملتداری به آن  
معنی نبود. در سایه اعلیحضرت یک شخص وزیری بود، قدرت داشت و او هم خودش خوب تشخیص داده  
بود اگر پخواهد پهناند، پایید همیشه اطاعت محس پاشد و اطاعت محن هم بود. خودش هم رفت تلوی مجلس  
گفت اصلاً " این موضوع را. پنهانیم، الان هم آینجا بود از من گله شمی کرد که این حرف را زدم  
در پهنه اش، این نقطه ضعف بود. حالا شاید آنهاشی که می گویند حق بود استعفاه می کرد، حق بوده می  
گفت، حق بود که اصلاً به خود اعلیحضرت می گفت ، من شمی داشم که می گفت یا نه، ولی پهنه حال من فکر  
شمی کنم که می گفت عقل او شمی رسید که می گفت چون شمی شد گفت .

سوال : شما حالا فکر می کنید که پرمی گردیم ایران؟

خاکم موید ثابتی : من جزو این امیدی شدایم اگر شغس می کشم اگر رشده ماندم امیدم هست هر روز که  
حس کشم که اگر می رفتم تلوی فرودگاه هر آنرا همیشه دیدم و من پرمی گشتم .

سوال : خیلی ممنون خاکم ثابتی از وقتی که به ما دادید و صحبت های چالب تاز .

خانم موئید ثابتی : متشکرم ، ( پایان نوار ۱ ب )